



بسم الله الرحمن الرحيم

حل بعض از مقامات رسالهٔ عبد الواسع هانسوی از استادی مولانا صهبائی مد ظله وقت سبق گرفتن افاده شده

قوله چون همزه را در رسم الخط نزد عرب صورت معین نیست گاهی بواو می نویسند
چنانچه هذا جزؤک و گاهی بالف چنانچه رایت جزاک و گاهی بیا چنانچه نظرت الی جزئک
و نزد فارسیان وجود مقرر نیست حاشیه ازینجا متحقق شد که حرف اول اگر و سکندر و امثال
و امثال آن همچنین حرف اول آتش و آب نزد فارسیان الف است نه همزه تا نیش در کلمات اولی الف
متحرک است و در کلمات ثانی آخرین دو اول متحرک و دوم ساکن فقط قوله اختیار بست و هشت
حروف در کلام عرب که استیفاء اقسام اعداد از مفرد است و مرکبات امتزاجیه و غیر
امتزاجیه باشد الی آخره - پوشیده نماند که امتزاجیه و غیر امتزاجیه اقسام مرکبات
ست و مرکبات امتزاجیه آنکه در میان آن فاصل نباشد چون احد عشر و غیر امتزاجیه
آنکه میان آن فاصل باشد چون احد و عشرون بتعداد اهل عرب بایستی که حروف
ابجد سی باشد چرا که اختلاف شمار عرب تا سی است نه تا سی و راقب اعداد مختلف

و پس ازان ہمان بار بار می آیند پس چون دیدند که بست و سی را عددی معین نیست چرا که نه از مرکبات امتزاجیه و نه از مرکبات غیر امتزاجیه است بلکه ترکیب ایشان در نفس خود ست چون عشرون و ثلثون لهذا این هر دو حائل را که از اعداد مذکور نبود خارج نموده دو حرف را کم نموده بنای اینها بر بست و هشت کردند فقط قوله از تحقیق

حرف الف و گاهی بیا چون ارمغان و یرمغان و اگدش و یگدش الخ مخفی نماند که اگدش نزد بعضی ترکی ست و نزد بعضی فارسی بهر کیف اطلاق آن بحسب استعمال بر چند چیز آمده یکی آنکه دو تخمه باشد اعم ازانکه انسان باشد یا حیوان دوم آنکه از امتزاج و اتصال دو چیز حاصل شده باشد مثل سکنجبین که از سرکه و انگبین حاصل میشود سوم ترکی که از جانب پدر یا مادر هندی بود و شاید که بمعنی معشوق ازین جهت اطلاق نموده میشود زیرا که حسن ترکان صبیح می باشد و حسن هندیان ملیح و هرگاه ازین هر دو نتیجه بهم رسد آید میان این و آن باشد و لطفی دیگر دهد چنانکه از اولاد اهل فرنگ که از زن هندی نژاد میزاید مشاهده میگردد چهارم معشوق کما مرّ آنفاً پنجم اسپی که از تازی و ترکی زاید ششم نفس انسانی که مرکب از لاهوتی و ناسوتی ست و این از معتقدات محققین اولیا ست چون بدین تحقیق وا رسیدی بدانکه از جمله این معانی مذکوره در شعر ابن یمین که بطریق تمثیل ایراد یافته معنی دوم و پنجم راست می آید درین صورت باید که قوله و غیره اعم باشد از حیوان و غیر آن زیرا که در صورت اول چشم یکدستان چشمی باشد که اگدش ست یعنی اگدش صفت چشم باشد باعتبار متصف بودنش بصفت مستی و مخموری یا سیاهی و سفیدی یا سیاهی و سرخی که در نشهٔ شراب بهم رسد و الف و نون یکدستان از عالم مستان و شادان و بهاران زائده باشد و احتمال آنکه الف مستان و شادان

برای افادهٔ معنی اسم فاعل است بدلیل آنکه هر دو کلمهٔ مذکوره حال واقع میشود زاید است
بجهت آنکه کلمه مست و شاد در فارسی صفت مشبه است خود صالح آنست که حال از کسی
واقع شود و این بر اهل خبرت پوشیده نیست و در صورت دوم چشم مضاف باشد
بسوی کلمه شان و الف و نون مفید معنی جمع و تقیید عمومیت قول مذکور تعریف مصنف
جامع میگردد همه معانی مذکوره را کما لا یخفی علی اهل الفهم فقط قوله چون درمیان دو کلمه
واقع شود الخ — یعنی هرگاه الف درمیان دو کلمه اعم از آنکه هر دو کلمه متجانس باشد
یا متباین افادهٔ معنی الصاق و اتصال یعنی کلمهٔ اول بکلمهٔ ثانی میکند کما ذهب الیه
صاحب مؤید الفضلاء مثل دوشادوش باین معنی که دوش یکی به دوش دیگری ملصق
بود و این در سرهم باشد و تنگاپو ای یک تک یا پیوسته بود و این در غایت سعی بود
و درین بحث است زیرا که الف الصاق جز در دو کلمهٔ متجانس نیاید و دلیل برین آنکه
در حال خلو هر دو کلمه از الف بای موحده قائم مقام آن باشد در افادهٔ معنی
الصاق و درمیان دو کلمهٔ متباین برای افادهٔ معنی عطف و امثال آن مانند افادهٔ
استیعاب و غیر آن کما بین فی موضعه و دلیل برین آنکه تنگاپو در حال خلو از الف
بواو باشد چنانکه فیاضی گوید شعر ای در تک و پوی تو ز آغاز ٭ عنقای نظر
بلند پرواز ٭ و نظائر آن خالی از افادهٔ معنی خود نباشد که در صورت الف
مقصود بود و لهذا صاحب مؤید الفضلا از مذهب خود باز گشته بهمین طرف مائل گردید
من اراد التفصیل فلیرجع الیه و از ینجاست که صاحب برهان قاطع و تنگاپو و تگادو
بمعنی واو عاطفه نوشته و عجب آنکه گفته باین معنی جز درین دو کلمه یافته نشده
و حال آنکه شبانروز و سالاماه ظاهر است کما سیجئ فی هذه النسخة و تفسیر تنگاپو

به تنگ به بو یعنی بیابی موجوده از عالم رنگ و بو نکات تغیرات هیچ نیست زیرا که بیابی
موجوده آمده نیست یعنی اوتی فقط همه السنه فقط قوله برای اتصال یعنی کلمه اول با شاد
الخ - ای محبت دلالت بر اینکه معنی کلمه اول بمعنی کلمه ثانی اتصال دارد و نیز برای یعنی لفظ
لفظ اول بلفظ ثانی بواسطه الف اتصال یابد زیرا که هرگاه دو زن جام دوش بیکی
بدوش دیگری ملصق و متصل گردد یا دو کس باهم متصل شده بایستند گویند دوش بدوش
بدوش ایستاده اند و لبالب یعنی که لب چیزی بلب چیزی دیگر متصل بود مثلا
هرگاه ساغر از شراب و امثال آن پر شود گویند جام لبالب است مراد آن باشد
که کنار و لب جام با لب مظروف متصل شده و لب مظروف اعتباری است رنگارنگ
یعنی که یک رنگ چیزی برنگ دیگر آن اتصال دارد و چون اطلاق این لفظ بر چیزی
است که رنگهای کثیر دارد پس گویا انواع رنگ با آن کثرت در وی تدریج است که
یک رنگ برنگ دیگر در آن چیز هم آمده است و لهذا گوناگون در استعمال دوادو در هنگام
کمال شتابی بکار رود چه دویدن هست در دویدن مکرر را یک سکون در میان
ضروری است تا امتیاز بین الحرکتین بوقوع آید و هرگاه که در دویدن سرعت باشد
بحسب سرعت سکون مذکور کم گردد یعنی که در حال استعجال سکون ممتاز نشود گویا
فاصله سکون چنان از میان رفته که هر دو حرکت باهم متصل شده یکی گردیده و الله
اعلم بالصواب فقط قوله و حق این است که الف در این کلمات برای اشباع باشد
الخ - بر اهل هوش مخفی نماند که اشباع عبارت است از زیاد شدن حرکات ثلثه یعنی
که از زیر پیدا شدن حرفی که مناسب آن حرکت باشد از حرکت مذکور پیدا گردد مثل یا
از زیر و واو از پیش و الف از زبر و ایستادن از ایستادن آن الف کلمات مذکوره با

اشباع یای باشد باید که آخر کلمه اول آن کلمات متحرک بحرکت فتحه بوده باشد و این
باطل است زیرا که اواخر کلمات مذکوره ساکن باشد و اگر گوئی اشباع بمعنی لغوی
مراد داشته‌اند نه اصطلاحی گوئیم حواله باب دوم ازین ابا میکند در باب مذکور همین اشباع
اصطلاحی بامثله خودش مذکور است و آنجا معنی لغویش معاذکر یافته نه استعمالا فافهم

قوله کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز الخ مخفی نماند که توضیح این مقام بدین عنوان
بپردی کار میرسد که در بیت شعر در اکثر نسخ در مصرع اول لفظ شکستگانیم از ماده شکستن
و در بعض نسخ گسستگانیم از ماده گسستن یافته شده و بر تقدیر نسخه اول لفظ آشنا بمعنی
آشنا کننده باشد درین صورت بخیال میرسد که برخیز را بمعنی ببر و دور شو تعبیر کرده با
شما توجیه برگریسته درست نشیند پس تقریر این معنی چنان باشد که ما کشتی شکستگانیم
ای باد شرطه برو و دور شو که با نشاط رسیدن کشتی بر ساحل مراد ظاهرا امکان
ندارد زیرا که بر ساحل رسانیدن کشتی سالم کار شرطه است نه بر ساحل رسانیدن
کشتی شکسته که غرق آن قریب الوقوع است درین صورت شاید که آن یار آشنا کننده
که در دریا بطریق آب ورزی ماهر است بر حال شکسته ما رحم آورده دست و بازو ده ما را
از ورطه هلاک رهاند و این اکثر است که هرگاه کشتی به غرق شدن قریب باشد ملاحان
و دیگر شناکنندگان بوساطت خود نشینندگان کشتی را بیرون برند و بر تقدیر نسخه ثانی
بمعنی دوست خواهد بود و تقریر آن چنین باشد که ما در کشتی نشسته‌ایم و یار آشنا که
دوست است آنسوی دریا مانده و شوق دیدارش میخواهد که هرچه زودتر دولت وصال
روزی گردد ای باد شرطه برخیز و سرگرم وزیدن شو شاید که بوساطت وزیدن تو
کشتی زودتر بر ساحل مراد رسد و بار دیگر دولت دیدار او نصیب ما مایوسان گردد

اما بر اہل طبع کہ موشگافی معل تربیت امر اندیشہ کاوش پیشہ ایشان ست مخفی نخواہد بود
کہ تقریر اول بہ دو وجہ خالی از رکاکت و خلل نخواہد بود یکی آنکہ برخاستن نسبت بہ باد
بمعنی سرگرم وزیدن شدن ست نہ بمعنی مذکور و دوم لفظ با ہیچ فائدہ نمی بخشد و
بدین تقریر ثانی بشرط نسخہ اول و تقدیر آشنا بمعنی دوست بی ہیچ تردد بموقع بنیاد
می تواند رسید و آن اینست کہ شکستی از نادرستی چوب کشتی باشد نہ از پارہ پارہ شدن
آن یعنی کشتی با ہم پیوستہ و نادرست شدہ و غالب کہ بشرط زنگ لطمہ امواج دریا کشتی را
از آفت غرق ایمن نگذارد و ما را شوق دیدار دوست بیتاب ساختہ میخواہیم کہ
زودتر بحصول دولت وصال او مشرف گردیم لہذا ای باد شرطہ برخیز شاید کہ کشتی
بواسطہ تو زودتر بہ ساحل مراد رسیدہ ما را بہ دیدار دوست کامیاب گرداند واللہ اعلم
بالصواب فقط قولہ بہ دریا در منافع بیشمار ست الخ یعنی با بمعنی ظرفیت و استعلا از در
باشد و موحدہ زائدہ خواہد بود و ہمین ست مذہب جمہور اگر گوئی پس در دریا در بیت
بر محمول بر قلب باشد و متعارف در حروف ظرف و استعلا خود آنست کہ مقدم باشند
گوییم بالعکس نیز آمدہ بدر چاچ گوید بیت چہ راحتہا بود دانم کہ آید در سرم دلبر
اگر یارم ازین غمزہ چہ راحتہا نہد لیکن مقصود بالتمثیل مصرع ثانی ست ای بر دل
بعضی گفتہ اند کہ چون بای موحدہ برای ظرفیت و استعلا ہر دو می آید در و بر برا
تفسیر المعنیین می آرند پس موحدہ را مفسرہ بفتح سین مہملہ و در و بر را مفسرہ بکسر
آن باید گفت و گاہی این حروف قبل از موحدہ نیز آمدہ چنانکہ گوید مصرع می لعل گون
در بجام بلورین واللہ اعلم بالصواب فقط قولہ و گاہی بسین مہملہ چون شار و سار الخ
شار بشین معجمہ جانوری ست سیاہ رنگ مانند طوطی سخن گوید و سار بسین مہملہ پرندہ ایست

سیاه و خوش آواز که خالهای سفید ریزه دارد و شارک بشین معجمه برای مهمله بکاف تازی پرنده
پرنده ایست سیاه رنگ و مانند طوطی حرف زند و بعضی گویند که پرنده ایست کوچک سیاه و
آنرا هزار دستان نیز خوانند و بعضی دیگر گفته اند غلط است کوچک و خوش آواز که آواز
او را نسبت به آواز چهار تار تشبیه کرده اند و قیاس سیاه و سفید نکرده اند و سار بسین بی نقطه
مهملتین جانوریست پرنده سیاه برابر بهو خالهای سفید دارد و بعضی هزار دستان
او را میدانند کذا فی برهان قاطع - مآل این تحقیقات مختلفه و اسعد معلوم میشود در لغت
که در شین و سین مبدل شده اند و کاف زائد کرده اند دیگر هیچ بلکه در شار و سار و بواو
نیز زیادت واو از قبیل کاف شارکست اما شارک بواو و کاف هر دو هم تصغیر آمده
پس ایزد یاد ان در یافت نیست چه واو در شارو ظاهر از بهر تصغیر است چون پسرو و کاف
تصغیر زیاده کردن را حاجتی نباشد چه المصغر لا یصغر کما تقرر فی موضعه و شاید که سارو
بواو برای سار باشد اما مثل آن دو واو برای نسبت زائد نموده باشند و بکاف تصغیر
کرده یا سارو بواو اصل باشد و بکاف مصغر والله اعلم بالصواب قوله آنا خرده بینی کرده
و مقابل نبزرگ الخ - درین دو وجه است یکی آنکه جمیع اهل لغت این کلمه بدون واو نوشته اند
دوم آنکه اگر درین کلمه واو باشد نظر بانکه ماقبل آن خای معجمه و مابعد آن حرف را مهمله است
آن واو واو معدوله باشد و درین صورت لازم می آید که خای مذکور مفتوح باشد نه مضموم
و حال آنکه فتحه آن نه از کتب لغت ثابت شده و نه در قافیه شعری از اشعار اساتذه
قوله و برای غایت یعنی مسافت و مقدار الخ - باید دانست که تا برای نهایت می آید یعنی
مسافت و مقدار چیزی از مکان و زمان و این بحسب تقسیم عقلی به چهار قسم منقسم میگردد
ابتدای نهایت مکانی و انتهای غایت مکانی ابتدای غایت زمانی و انتهای غایت زمانی

اما تا برای انتهای غایت مکانی نمی آید و آنچه برای ابتدای مکانی ست حرف تا ست
کما لا یخفی علی المتامل و در انتهای غایت مکانی منتها مذکور میگردد چنانکه گوید مصرع
میکشید پیش تا بپایه رسید و در ابتدای غایت زمانی مبتدا مذکور نمیگردد چنانکه گوید مصرع
تا عشق تو در سینه مکان کرده الخ و در انتهای زمانی منتها جائز ست که مذکور گردد یا نگردد
دوم چنانکه گوید بیت تا مرا هست و دیگرم باید گر نخواهند زاهدم شاید و اول
بیدار باشم تا صبح و روزه دارم تا شام فقط قوله همه کس روز بهی می طلبد زین ایام
الخ مخفی نماند که لفظ همه در فارسی ترجمه کل ست و کل باعتبار لفظ مفرد ست و باعتبار
معنی جمع پس لفظ همه نیز همچنین ست هرگاه جانب لفظ آن مرعی باشد ضمیر مفرد بسوی
او راجع کنند کما فی هذا البیت فی قوله می طلبد بصیغة المفرد و هرگاه جانب معنی آن نگاه داشته
ضمیر جمع بسویش راجع نمایند فلهذا در بعضی جا این صیغه جمع بنظر آمده و بجای زین کلمه
از یافته شده کما لا یخفی فقط قوله و طرد اللباب در محلی که اشتباه نمیشود الخ ـ پیدا ست در آن
ست که مراد از هر دو ترکیب یکی ترکیب توصیفی و دوم ترکیب اضافی باشد برین تقدیر
حاصل این عبارت آنست که الحال آن تفرقه که در ترکیب توصیفی و اضافی میکردند متروک
شده و هر دو ترکیب مذکور را بدون یای حطی نویسند اما اینقدر هست که وارد می شود که اول
هر دو را کی بیای می نوشتند بل یکی را بیا و یکی را بی یای می نوشتند هر چند جواب این نیز
میتوان گفت که مطلب آنست که از دو یکی را چنین و یکی را چنان می نوشتند و الحال هر دو را
بیک وجه نویسند ای بدون یا اما بهتر آنست که مراد از هر دو ترکیب دو ترکیب توصیفی باشد
یکی آنکه با ترکیب اضافی مشتبه واقع شود و دوم آنکه مشتبه نشود و اما طرد اللباب بیای نوشته شده
در صورت چنین باید گفت که الحال تفرقه میان ترکیب اضافی و توصیفی متروک شده و هر دو

ترکیب تو صیغه را که یکی را برای تفرقه و دوم را ظرد اللباب بیا می نوشتند بدون یا می نویسند
سرین تقدیر احتیاج بتاویل مذکور نمی افتد کما لا یخفی علی من له ادنی تامل فقط قوله
ای لبابا بادوش تکسینان ده الخ - باد بمعنی نخوت و دوش بفتح اول و سکون دوم بمعنی
خودنمائی و تکسین بروزن تحسین نام بزرگی از بزرگان ترکان قوله [illegible]
را با عددی ترکیب دهند الخ - بر ضمیر ارباب فرهنگ که از نشه تحقیق سرخوش اند مخفی نماند
که عبارت متن نهایت مکدر واقع شده و تا اهل تحقیق را اشارتی باصل هر یک سینه آرزو [illegible]
شناسا خوبان عرصه موسیقی را سرمایه استعداد دست سیه بدانچه درین باب از علم غیب گرفته
ضمیر صهبائی پرتو انداخته اینست که هرگاه خواهند که اعداد ما فوق عشر را تا عشرین باهم
ترکیب دهند کلمه از در میان هر دو عدد در آرند و از کلمه اول حرف آخر را که ساکن باشد
محذوف کنند و اگر دو حرف ساکن باشد هر دو را بمنزله یک حرف پنداشته حذف
سازند و بعد از ان نظر کنند که بعد از حذف آنچه باقی مانده آخر آن چه حرکت دارد اگر
مفتوح باشد الف کلمه از را بحال دارند و اگر مکسور باشد بیا و اگر مضموم باشد بواو بدل
کنند چون یازده که در اصل یک از ده بود کاف را از آخر حذف کردند چون حرکت یا فتحه
بود الف را بحال داشتند و سیزده که در اصل سه از ده بود ها را حذف کرده موافق حرکت
سین که کسره باشد الف را بیا بدل کردند و نوزده در اصل نُه از ده بود ها را حذف
کرده الف را موافق حرکت نون که ضمه بود بواو بدل ساختند برین قیاس باید که دوازده [illegible]
الف [illegible] چه بعد از حذف واو اصلی بسبب ضمه دال الف واو شود و چهارده چیازده
بزای معجمه یا چیازده بزای معجمه و شفده پانزده بود پس خلاف قیاس بود اما ممکن است که
دوازده در اصل بدون الف باشد و بالف استعمال یافته و چهارده و چارده هر دو [illegible]

در اصل باشد و برای مطابقه صحیحت ورزیده باشند و همین مشهور گشته و هفده که در اصل
هفت ازده بود اگر تا و فا را که هر دو ساکن بودند محذوف نموده و الف را بسبب خفت با
بحال داشتندی هازده میشد پس التباس به هژده می آید چه هژده هم هازده است زیرا که
در اصل هشت ازده است شین و تا محذوف شده هازده هم رسیده و الف الحال بسبب
کثرت استعمال حذف گردیده و شانزده و پانزده در اصل هر دو بدون نون است اما نون
غنه زائده لاحق شده زیرا که اکثر بعد از حروف مده نون غنه لاحق شود چون آسمان
و ریسمان و زمین و زرین و سنین و سموت یعنی سوای این است آنچه از طبع نارسای فقیره
اندیشیده است والله اعلم بالصواب قوله قاعده شین اکثر در آخر اسمای فائده ضمیر غائب
دهد الخ درینجا مراد از ضمیر غائب لفظ او است بالقرینه قوله تا در آخر اسما یعنی تو کما سیجیئ
لهذا ترجمه اسپش و غلامش اسپ او و غلام او کرده فقط

تمت

